

نام مقاله نقد و بررسی کتاب شرح شکن زلف حافظ

تیمور مالمیر

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان

شرح شکن زلف حافظ (بر حواشی دیوان حافظ) دکتر فتح الله مجتبائی، ۳۳۰ صفحه، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۶.

کتابی است محققانه و ارجمند به قلم فتح الله مجتبائی، عضو پیوسته‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی. شهرت حافظ شیرازی به گونه‌ای است که ما را از بازگو کردن سخنان تذکره‌ها و کتب تاریخ ادبیات، درباره‌ی شرح احوال و زندگی وی بی‌نیاز می‌کند. هرچند مطالب تذکره‌ها، مبتنی بر علاقه و ارادت به حافظ به سبب اشعار دلپذیر و زیبایی اوست تا واقعیت‌های زندگی‌اش. سخن گفتن در مورد شعر حافظ دشوار است؛ تا جایی که غالب محققان از نوشتن درباره‌ی حافظ تن می‌زنند؛ یکی از استادان بنده، حدود بیست سال قبل، با یک مؤسسه‌ی دولتی قراردادی بسته بود تا کتابی برای تدریس درس حافظ در دوره‌ی کارشناسی در اختیار دانشجویان قرار

بدهند؛ اما پیوسته از سپردن دست‌نوشته‌ی خود به چاپخانه خودداری می‌کرد و سرانجام، این قرارداد به انجام نرسید. گفتم اگر وقت ندارید من در خدمتم. فرمودند نه، موضوع وقت نیست، موضوع این است که درباره‌ی حافظ نوشتن جسارتی به اندازه‌ی خودش می‌خواهد؛ هر وقت خواستی خدا آبروی کسی را ببرد از او بخواه که درباره‌ی حافظ چیزی بنویسد. من سر به زیر شدم و پندش‌نو. با عرض پوزش، هر وقت مطلبی درباره‌ی حافظ منتشر می‌شود به یاد آن سخن استاد می‌افتم و نوشته را در ترازوی زمان می‌نهم.

وقتی کتاب شرح شکن زلف حافظ را دیدم، بی‌درنگ شروع کردم به خواندن، استاد مجتبائی را خوب می‌شناختم با خواندن کتاب مذکور، احساس کردم که ایشان کوشیده‌اند، کششی هم از سوی حق یاری کرده است و از عهده‌ی شعر حافظ به خوبی برآمده‌اند و آبرو و اعتبارشان نزد محققان و حافظ‌پژوهان دوچندان گشته است.

این مقاله، حاصل مطالعه‌ای در حدّ توانایی من از کتاب استاد است. دو سه سال از زمانی که این کتاب را خواندم، می‌گذرد، در این مدت چشم نهاده بودم تا سرورانی که در این باب صاحب فضل هستند، به نقد و معرفی کتاب به صورت جدّی همت بگمارند؛ اما مطلبی منتشر نشد. سرانجام بر آن شدم، دریافته‌های خود را با خوانندگان و علاقه‌مندان دیوان حافظ در میان بگذارم تا فرصتی دوباره، برای مرور سخنان استاد مجتبائی بیابیم.

در نقد و معرفی این کتاب، مقاله را به شیوه‌ی مرسوم به دو بخش معایب و محاسن تقسیم نکرده‌ایم؛ بلکه مباحث را ذیل عنوان‌هایی متناسب با مفاهیم یا ساختار کتاب گنجانده‌ایم. این طبقه‌بندی، از یک سوی بیانگر وجود معضلاتی در زمینه‌ی حافظ‌پژوهی است و از سوی دیگر، دلالتی است بر انتظار خوانندگان شعر حافظ از محققان، و مبنای تمجید یا خرده گرفتن بر مؤلف محترم و دانشمند کتاب نیست.

ساختار کتاب

کتاب شرح شکن زلف حافظ با پیش‌گفتاری آغاز شده که به چگونگی شکل گرفتن مباحث

کتاب می‌پردازد. در عین حال برخی ویژگی‌های کلام حافظ را بیان می‌کند. ویژگی‌هایی که موجب انس پیوسته‌ی نویسنده، با دیوان حافظ گشته است. هم‌چنین، از محققان پیشین و چاپ‌های دیوان خواجه یاد شده است.

کتاب، مقدمه ندارد، شاید برخی مطالب پیش‌گفتار، در حکم مقدمه باشد. مطالب اصلی کتاب بدون آن که بخش‌بندی شده باشد، با توجه به مفاد آن پنج بخش است؛ بخش اول به تأثیر شاعران پیشین بر حافظ پرداخته است؛ مؤلف در این بخش، تأثیر امیر خسرو دهلوی، رکن الدین صائِن هروی و امیر معزّی بر حافظ را بررسی کرده است.

در بخش دوم، تأثر و تلقی اقبال لاهوری از اشعار حافظ را بررسی کرده است.

بخش سوم در حقیقت پاسخی است به برخی اظهارنظرهای شتابزده که خواجه را به سبب ذکر چند واژه، مه‌ری می‌شمارند.

بخش چهارم کتاب، که دو سوم کتاب را دربردارد، حاوی شرح و توضیح اشعار و اصطلاحات و مفردات و ترکیبات دیوان حافظ است، در کنار این موارد، از ضبط نسخه‌ها و تصحیح ابیات بحث شده است. این بخش با عنوان بر حواشی دیوان حافظ در پنج قسمت طبقه‌بندی شده و هر قسمت را ذیل مدخل‌هایی گنجانده‌اند که از واژگان و اصطلاحات درون اشعار، اخذ شده است. بخش پایانی کتاب، حاوی فهرست‌ها است؛ فهرست ابیاتی که در متن نقل شده، اعم از شعر حافظ و دیگران، فهرست نام‌ها و فهرست منابع و مآخذ.

عوارض تصور عدم انسجام در غزل حافظ

در تحقیقات معاصر، درباره‌ی تأثیرپذیری حافظ از شاعران پیشین، بحث و بررسی‌ها رواج بیش‌تری دارد؛ اما گه‌گاه محققان، به تأثیر حافظ بر شاعران بعدی پرداخته‌اند.

این تأثیرپذیری در زبان فارسی یا گویش‌ها و دیگر زبان‌های ایرانی، بر مبنای پذیرش شعر حافظ به عنوان اوج و اعتلای غزل و به‌طور کلی شعر است؛ شاعران خواسته‌اند با استقبال و اقتفا یا اقتباس از شعر حافظ، در عین غنابخشی به سخن خود، درجه‌ی انس خود را با شعر حافظ نشان

بدهند و با پیوند سخن خویش با حافظ، در خوانندگان و مخاطبان خود تأثیر بیش تری بگذارند. در بین شاعرانی که به حافظ توجه کرده‌اند، اقبال لاهوری به چند لحاظ استثناست؛ نخست آن که متعلق به فرهنگ و زبانی دیگر است، دیگر آن که شهرت و بزرگی اندیشه‌ی وی جایگاه مهم و جهانی دارد و جنبه‌ی مهم دیگر وی، نوع نگاه اقبال به حافظ است که در عین اقرار به عظمت شعر حافظ، به لحاظ کارکردهای شعر حافظ و مفاهیم و مصطلحات مندرج در آن به دیده‌ی انکار و نفی می‌پردازد.

مجتبائی با توجه به اطلاعات و مطالعات پیوسته و گسترده‌ای که در زمینه‌ی شبهه قاره‌ی هند دارد، به خوبی از عهده‌ی بررسی میزان تأثیر پذیری یا مسائل مختلف تحول فکری اقبال لاهوری برآمده و حق مطلب را ادا کرده‌اند.

بر آن چه ایشان درباره‌ی علت و اسباب انکار و تردید اقبال لاهوری نسبت به حافظ شیرازی نوشته‌اند، لازم است به مسأله‌ی تصور عدم انسجام اشاره شود.

اقبال خود تأکید می‌کند که دغدغه‌ی اصلی‌اش، تأثیر شعر در زندگی مردم و جامعه است چنان که می‌نویسد: «به اعتبار شاعری، من حافظ را بسیار بلند پایه می‌دانم؛ لیکن به اعتبار مصالح قومی، برای تعیین قدر و منزلت هر شاعری، معیار دیگری لازم است. به نظر من، معیار درست آن است که اگر کلام شاعری ممد و نیرو بخش اغراض زندگی باشد، شعر او خوب است و اگر منافی زندگی باشد و یا نیروی حیات را کم مایه و پست کند، چنین شاعری به خصوص از لحاظ مصالح قومی، شعرش بد و زیان آور است. تأثیری که حافظ با شعر خود بر دل خوانندگان می‌گذارد، در شرایط زمانی و مکانی کنونی بسیار خطرناک است» (مجتبائی، ۱۳۸۶: ۸۹).

سبب اصلی این تصور نسبت به شعر حافظ، آن است که به هر بیت به صورت مجزا و فارغ از سایر ابیات نگریسته‌اند؛ یعنی هر بیت را مستقل فرض کرده‌اند، چون اگر ابیات، به صورت مستقل در نظر گرفته شود، ممکن است بیتی که مستقل و جدا از سایر ابیات تلقی می‌شود، خود بیان نوعی درد باشد و هم‌چون نمونه‌ای از بلا نقل شود که باید با آن مبارزه کرد؛ اما اگر تصور عدم انسجام داشته باشیم، این مفهوم از آن اراده نمی‌شود؛ آن‌چه اقبال از شعر در نظر دارد که باید

موجب شور و حرکت در جامعه شود و از انفعال دور باشد، در غزل‌های حافظ به وفور هست، منتهی نه به صورت تک‌تک ابیات، بلکه در ساختار کل غزل (مالمیر، ۱۳۸۸: ۴۶-۴۵) لیکن اقبال لاهوری، به ساختار غزل حافظ توجه نکرده «به گمان خود می‌خواسته است که عامه‌ی مردم مسلمان را از تأثیر پاره‌ای از افکار به اصطلاح منفی و منافی سعی و جهد و عمل دور و برکنار نگه دارد» (مجتبائی، ۱۳۸۶: ۹۷-۹۸).

توضیحات مجتبائی درباره‌ی دو بیت از غزلی که در مدح یحیی بن مظفر است، به گونه‌ای است که در عین نشان دادن برخی ظرافت‌های شعر حافظ در حوزه‌ی ابهام و چند وجهی بودن معانی کلام حافظ، نوعی توجیه به نظر می‌رسد؛ بر کندن این دو بیت از غزل و پیوستن آن به مسائل آفرینش انسان، فقط با تکیه بر لفظ «ازل» و کلک را کنایه از قلم صنع شمرده‌اند. (همان: ۱۲۰-۱۱۸).

در حالی که حافظ، مثل سایر مدیحه سرایان در این غزل، به مدح روی آورده است؛ آن هم مدحی بی مقدمه و نسبت به ممدوح، اغراق ورزیده، مرحوم زرین کوب در خصوص بیت: روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی بر روی مه افتاد که شد حلّ مسائل

معتقد است که این اغراق، اغراقی زشت است (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۲۸)

درباره‌ی قضا کردن در بیت:

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

می‌نویسند: «قضا کردن در اصطلاح، به جای آوردن عبادتی است که وقت آن گذشته باشد. حافظ در این جا این اصطلاح فقهی را به صورت مجاز، در مورد عمری که شاید در ماه رمضان

دور از صراحی و جام گذشته است، به کار می‌برد» (مجتبائی، ۱۳۸۶: ۲۱۶)

هم‌چنین تردید مؤلف که نوشته‌اند «شاید در ماه رمضان» و بسنده کردن به کاربرد مجازی قضا کردن، به سبب عدم توجه به پیوستگی ابیات است؛ زیرا در بیت قبل، از ماه صیام یاد

کرده است و سراسر غزل، طنزی است به کسانی که در ماه رمضان برای حفظ ظاهر، ترک محرمات می‌کنند؛ اما به محض پایان یافتن رمضان، دوباره به مناهی و محرمات روی می‌آورند و هیچ بهره‌ای از رمضان نبرده‌اند. اگر برای دیدن ماه نو می‌شتابند نه به شکرانه‌ی خلوص، بلکه برای دریافت اشاره‌ای برای روی نهادن به منکرات است، چنان‌که با دیدن هلال ماه به یاد قدح می‌افتند.

آن‌چه در تأویل بیت «نقطه‌ی خال تو بر لوح بصر نتوان زد/ مگر از مردمک دیده مرادی طلبیم» با تکیه بر معنی خال در اصطلاحات عرفانی، یعنی کنه ذات و حقیقت حق تعالی نوشته‌اند و بیت را عرفانی تأویل و توضیح کرده‌اند؛ به سبب عدم توجه به ساختار منسجم غزل حافظ است.

مجتبائی غیر از معنی ظاهری بیت می‌نویسد: «بیت معنای دیگری بر خاطر القا می‌کند: به کنه ذات تو نمی‌توان پی برد و حقیقت هستی تو را نمی‌توان شناخت، مگر آن که تو خود ما را در این شناخت مدد کنی و خود را چنان که تویی به ما بشناسانی» (همان: ۱۷۵).

این توضیحات در عین دلپذیری و تازگی اش، با بیت‌های مطلع و مقطع غزل هیچ تناسبی ندارد، به خصوص اگر به مصرع «خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم» توجه کنیم که به اصطلاح اهل بدیع در آن هنر «رد المطلع» تکرار شده است.

مسأله نقد تاریخی و زندگی‌نامه‌ای اشعار حافظ

به رغم شهرت و اهمیت حافظ شیرازی، اطلاع ما از جزئیات زندگی وی، بسیار اندک است. برخی منابع قدیم مثل مقدمه‌ی جامع دیوان، اطلاعی از جزئیات زندگی حافظ به دست نمی‌دهد. مطالب تذکره‌های بعدی نظیر دولت‌شاه، به قول شبلی نعمانی با افزودن و کاست، از روی یکدیگر استنساخ شده‌اند (نعمانی، ۱۳۶۸: ۱۶۵) که به سبب فاصله‌ی زیاد زمان ثبت آن نسبت به دوره‌ی حیات حافظ، چندان قابل اعتماد نیست.

برخی محققان، دیوان حافظ را سند زندگی و حوادث دوره‌ی او شمرده‌اند و بر اساس

آن، زندگی حافظ را بازنویسی کرده‌اند؛ چنان‌که شبلی نعمانی به رغم اذعان به بی‌اعتباری قول تذکره‌نویسان، مطالب پراکنده‌ی تذکره‌ها را کنار هم چیده تا بتواند طرحی از زندگی حافظ به‌دست دهد؛ برخی اشعار حافظ را هم به شاهد آورده است (همان: ۱۷۹).

این روش، برگرفته از روش تاریخ‌نویسان عهد مغول است که هنگام نقل حوادث عصر پس از بیان مسائل تاریخی به شعری استناد می‌کردند که می‌توانست آن مسائل را در سخنی موزون ادا کند؛ شعر برای آنان هم چون شاهی برای تأیید معنی بود.

نقل شعر در این نوع نثر، از زمره‌ی هنر نویسنده محسوب می‌شد و در کنار موارد افزوده‌ی دیگر هم چون مثل‌ها و عبارات عربی یا آیات و روایات قرار می‌گرفت و در تزئین نثر، مؤثر می‌افتاد.

در روضة الصفا، هنگام نقل سخت‌گیری امیر مبارز، از لقب محتسب که ظریفان شیراز به او اطلاق کرده‌اند، یاد کرده و شعر حافظ را نقل می‌کند که می‌گوید: «اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است» (میرخواند، ۱۳۷۳: ۷۴۴) یا غزل «خوش کرد یآوری فلکت روز داوری...» را مربوط به بازگشت سلطان زین العابدین پس از پیروزی بر شاه یحیی خوانده است (همان: ۷۶۱). یا حافظ ابرو در زبده التواریخ که حوادث تاریخی از آغاز آفرینش تا سال ۸۳۰ را در بردارد، به رغم آن‌که تمام مسائل عصر حافظ و جزئیات حوادث شیراز قرن هشتم را یاد کرده، فقط یک‌بار از حافظ شیرازی نام برده و قطعه شعری از او نقل نموده است؛ اما در قطعه‌ی حافظ برای تطبیق با حادثه‌ای در سال ۸۲۳ بیتی می‌افزاید و ماده تاریخ «بوده وقتش» را قرار می‌دهد که نشان دهنده‌ی سال ۸۲۳ است؛ اما می‌نویسد: «مولانا شمس الدین محمد حافظ شیرازی قطعه‌ای فرموده مناسب بود، ثبت شد...» (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۷۳۳)

این سخن و روش حافظ ابرو، نشان می‌دهد در کتب تاریخی عهد مغول، نقل اشعار شاعران به سبب تناسب معنایی است نه آن‌که بازگوکننده‌ی وقایع تاریخی باشد.

یکی از انواع نقد که از قدیم در فرهنگ ما وجود داشته و هم‌چنان ادامه دارد و در برخی موارد، ممکن است راهگشا باشد، نقد تاریخی یا زندگی‌نامه‌ای است. «نقد تاریخی، شیوه‌ی

نقادی متداول در نزد آن دسته از منتقدان است که حوادث تاریخ را برای توجیه و تبیین کیفیت و ارزش آثار ادبی کافی می‌شمارند» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۶۱).

گاهی نقد تاریخی و زندگی‌نامه‌ای شعر حافظ، برای تعیین تاریخ تقریبی سرودن اشعار یا بازسازی و بازنویسی مسائل عصر و زندگی‌نامه‌ی وی صورت گرفته است. گاهی، برای شرح و توضیح اشعار و تعبیر دیوان حافظ انجام گرفته است. این نوع توجه به شعر حافظ بیش تر از سر ناگزیری بوده است؛ بدین معنی که چون غیر از برخی اشعار (به‌ویژه در قالب قطعه) که به سبب وجود عبارات و تعبیری که بر اساس «ماده تاریخ»، تاریخ سرودن آن‌ها مشخص می‌شود، دیگر اشعار فارسی و از جمله غزل‌های حافظ، تاریخ سرایش ندارد؛ هیچ مشخص نیست که حافظ کدام غزل را در جوانی و کدام غزل را در ایام پیری، سروده است.

محققان بر اساس تعبیر مندرج در یک غزل، زمان سرودن آن را حدس می‌زنند. چون شاعران، به بیان مسائل زندگی خود التفاتی نداشتند و شیوه‌ی زندگی‌نامه نویسی در فرهنگ ایرانی و اسلامی رایج نبود، اطلاع موثق و مستندی از زندگی افراد در زمان حیات یا با فاصله‌ی اندکی از زمان حیات آنان ثبت نشده است؛ اطلاعاتی هم که هست با تأخیر و بیش تر بر اساس کلیشه‌های رایج و مبتنی بر احساس علاقه یا وجود عناصر کلی و مبهم در اشعار شاعران رواج یافته است و نویسندگان بعدی، این افسانه‌ها و کلیشه‌ها را تکرار کرده‌اند. همین معضل در تحقیقات معاصر، تکرار شده است.

شرح و توضیح شعر حافظ که محققان معاصر بر اساس کلیشه‌های تذکره‌نویسان یا استنباط‌های مبتنی بر کتب تاریخی یا تطبیق بریده‌بریده‌ی عناصر یا ابیاتی از غزلیات حافظ با تاریخ انجام داده‌اند؛ گواه آن است که «بر خلاف ادعای خود، کاری جز این نکرده‌اند که بر روی حیات نویسنده و شاعر پرده‌یی از تأثرات و عواطف خویش بیفکنند» (همان: ۶۲).

مجتبائی بسیار به‌جا و درست، به نادرستی تطبیق‌های تاریخ با اشعار حافظ اشاره کرده‌اند.

(مجتبائی، ۱۳۸۶: ۲۰۷-۲۱۰)

ضرورت ویرایش کتاب

مجتبائی در راه اعتلای فرهنگ و ادب ایران، عمر گرانبهایه صرف کرده‌اند. با نگاهی به آغاز پیش‌گفتار کتاب از گل رنج‌های کهن ایشان آگاه می‌شویم: «آن‌چه در این مجموعه از نظر می‌گذرد، گزیده‌هایی است از نکات و ملاحظاتی که در طی سالیان دراز الفت با کلام خواجه‌ی شیراز و تأمل در ابیات غزل‌های او، و گه‌گاه در مجالس درس و بحث بر خاطر می‌گذشت و در همان اوقات بر حواشی نسخه‌ای از دیوان که در دست بود، و یا بر برگه‌های ریز و درشت به اجمال و اختصار یادداشت می‌شد» (همان: ۱۴).

یادداشت‌های وی در عین این‌که راهگشااست و مطالعه‌اش برای حافظ‌دوستان و پژوهندگان مغتنم است؛ اما به لحاظ آن‌که طی زمانی طولانی نوشته شده، تدوین منظمی ندارد، به گونه‌ای که تکرارهایی در آن راه یافته است که هدفمندی آن را مبهم جلوه می‌دهد.

در صفحه‌ی ۷۷ درباره‌ی تأثیر امیر معزی بر حافظ به بیتی اشاره کرده‌اند که در برخی نسخه‌ها هست و بر اساس اشعاری از امیر معزی این بیت را شرح و توضیح کرده‌اند، و همین مطالب با تفصیل بیش‌تر در صفحات ۱۱۱ تا ۱۱۴ تکرار شده است (موارد دیگر صفحات ۲۱۴ تا ۲۲۰).

برخی مطالب کتاب، به صورت مقاله‌هایی مجزاً، پیش‌تر در مجلات منتشر شده و در کتاب شرح شکن زلف حافظ مجدد چاپ شده است؛ اما بازسازی نشده و برخی مطالب آن قدیمی است، برای نمونه در مقاله‌ی «حافظ و خسرو» از حافظ‌شناسان و کتب حافظ‌شناسی یا چاپ‌های دیوان حافظ یاد شده؛ اما از چاپ‌های خوب و معتبر سی‌ساله‌ی اخیر یاد نشده است.

کاش دستیاری، فرصت می‌یافت تا مطالب مفیدی که ایشان در حاشیه‌ی دیوان خود نوشته بودند را بازنویسی می‌کرد و با مستندسازی دقیق، امکان تکیه بر نکات مفید وی را دوچندان می‌ساخت. برای مثال آن‌چه درباره‌ی تأثیر قرآن و حدیث در شعر حافظ یا شباهت نکته‌های منابع هندی با شعر حافظ نقل کرده‌اند، نو و بی‌بدیل است؛ اما خیلی از موارد، مستند نگاشته است. مواردی که ارجاعات کلی است و شماره صفحه و چاپ ندارد، از این زمره است (همان: ۱۷۴، ۱۷۰).

خطاهای چاپی

مواردی که سمت راست خط کج پس از شماره‌ی صفحه‌ی کتاب شرح شکن زلف حافظ نقل شده، خطاست که درستش سمت چپ نقل شده است: ص ۶۱ و زارتش/وزارتش. ص ۶۲ و هم/وهم. ص ۶۵ شیرۀ/شیوۀ. ص ۶۹ گردیده/گر دیده. ص ۶۹ زتن/ز تن. ص ۷۰ ببند/ببند. ص ۱۳۳ تذویر/تزویر. ص ۱۷۴ یکی از معنی/یکی از معانی. ص ۱۹۲ آئینه ببند/آئینه ببند. ص ۱۹۲ خوش الحال/خوش الحان. ص ۱۹۳ نبینی آئینه/نبینی آینه. ص ۲۱۳ اشاهر/اشاره. ص ۲۵۲ خسته و طول/خسته و ملول. کسسی/کسی. ص ۱۰۲ باز آن/باز آ. ص ۶۴ برگذاری/برگزاری. ص ۱۰۱ قدروۀ/قدوۀ. ص ۱۷۴ آئیه/آینه. ص ۱۱۴ «اما چشم مست و افسونگر معشوق را داری رمه‌ای پنداشتن» / «اما چشم مست و افسونگر داری معشوق را رمه‌ای پنداشتن».

تغییر یا افتادگی واژه در نقل اشعار

مباش بی مطرب که زیر طاق کبود/مباش بی می و مطرب (همان: ۹۵). در نقل اشعار حافظ بدون توضیح، ضبط‌هایی را آورده‌اند که محل بحث و مجادله است؛ اما مشخص نیست که چگونه ضبط خاصی را پذیرفته‌اند؛ یعنی نقل یک ضبط خاص، به سبب پافشاری بر دیدگاهی خاص بوده یا این که نقل از حافظه است؛ زیرا در نقل‌های اشعار به شماره‌ی صفحه یا غزل در چاپ خاصی از حافظ استناد نشده است. برای نمونه صفحه‌ی ۶۳ که تعبیر «آری چه کنم، فتنه‌ی دور قمری بود» نقل شده؛ اما ضبط دولت به جای فتنه در چاپ‌های متعدد هست و مبتنی بر نوعی طنز است که به لحاظ سبک حافظ و بسامد طنز او ضبط مناسب‌تری می‌نماید.

اصلاح عدم ارجاع و استنادها

گاهی عدم استناد و ارجاع، متن کتاب را به حالت گفت‌وگو یا سخنرانی تبدیل کرده است؛ مثل عبارت «نکته‌ای که بر ضبط قصه در این مصرع گرفته‌اند» (همان: ۱۲۲) اما مشخص نیست که دیدگاه چه کسانی است یا در کجا منتشر شده است.

ضرورت اصلاح توضیح برخی اشعار

خاصیت علم آن است که هم چون جوی آب روان است و هر دم نو می شود. همین تازگی و روانی است که موجب نشاط و سرزندگی مخاطبان می شود و تشنگان را جذب می کند. برخی مقالات و حواشی مجتبائی در مورد اشعار حافظ در دوره‌ی خودش، جاذبه‌ی فراوان داشته است و هیجان و انگیزه‌ای در علاقه‌مندان شعر فارسی ایجاد کرده تا آن جا که موجب شده بر اساس همین نگرش دقیق و موشکافانه‌ی وی، به دیدگاه‌های درست تر دست یابند یا تحقیق در حوزه‌ی زبان فارسی و شعر فارسی را گامی به جلو ببرند. یکی از ابیات معرکه انگیز حافظ این بیت است:

نکال شب که کند در قدح سیاهی مشک در او شرار چراغ سحرگهان گیرد

مطالب مجتبائی در شرح این بیت به رغم تلاشی که انجام داده‌اند، راهگشا نیست. علی رواقی در نامه‌ی انجمن به تفصیل این بیت را شرح کرده‌اند (رواقی، ۱۳۸۴: ۶۸-۱) و مشکل بیت را گشوده‌اند که نکال را با ذکر شواهد بسیار به معنی زن زشت خوانده‌اند و ترکیب نکال شب را تشبیه شمرده‌اند و بیت را به این صورت خوانده‌اند:

نکال شب که کند قدح در سیاهی مشک در او شرار چراغ سحرگهان گیرد

بر آن چه درباره‌ی شیخ جام نوشته‌اند که شیخ جام همان جام شراب است (مجتبائی، ۱۳۸۶: ۳۶) باید اضافه کرد که مراد همان شراب است چون جام را آورده است، شیخ درون آن شراب است که شراب کهن و سالخورده مطلوب تر بود.

یکی از ابیات بحث انگیز در دیوان حافظ این بیت است:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم

آن چه مجتبائی از رابطه‌ی این بیت با آیه‌ای از قرآن کریم نوشته‌اند (همان: ۱۹۱) درست و راهگشاست. غالب شارحان در توضیح و شرح این بیت، به نوع تربیت طوطی که آن را در پیش

آینه نگاه می‌داشته‌اند و کسی در پشت آینه پنهان می‌شده و او را تلقین می‌کرده، اشاره کرده‌اند. در این جا، بدان اشاره شده؛ اما به تعبیر حافظ که می‌گوید مرا طوطی صفت در پس آینه نگاه داشته‌اند، اشاره نکرده‌اند.

نکته‌ی غامض و پیچیده‌ی بیت آن است که طوطی را در پیش و روبه روی آینه نگاه می‌دارند و تلقین می‌کنند، چرا حافظ می‌گوید: مرا مثل طوطی در پس آینه نگه داشته‌اند؟ جوابی که به ذهن من می‌رسد، آن است که بیانگر جبری تلخ و مطلق است که تمام اختیارهای ظاهری را بر باد می‌دهد، می‌گوید آن وقت هم که اختیاری داری و طوطی را آموزش می‌دهی و پشت آینه، معلم طوطی می‌شوی باز هم معلمی دیگر تو را در آن جا قرار داده است؛ بدین سبب است که می‌گوید آن چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم.

سخن حافظ در بیت مذکور، غیر از جبر ظاهری دلالت بر مرتبه‌ای عرفانی می‌کند که این مرتبه را به کمک العروه نوشته علاء الدوله سمنانی تشریح می‌کنیم. این که طوطی از طریق تصور خود آموزش می‌بیند و تلقین معلم را می‌آموزد.

در نظر سمنانی، تجلی صورتی است؛ مثل سخن گفتن نور و شجر در کوه طور بر موسی، آن گاه از این مرتبه می‌گذرد و به مرتبه‌ی تجلی معنوی می‌رسد و از خود به در می‌شود و به مرتبه‌ی تجلی ذاتی می‌رسد. سخن حافظ متعلق به تجلی صورتی است که به قول سمنانی در این مرتبه، سخن حاوی شطح و طامات می‌شود (سمنانی، ۱۳۶۲: ۹۳-۹۴).

درس‌هایی که کتاب به محققان می‌دهد

روش درست تحقیق

در مبحث مهر پرستی حافظ، با اشاره به کار کسانی که با دیدن یک واژه و کم‌ترین تشابه، برای امثال حافظ، مذهب و مرام خاص قائل می‌شوند، روش درست تحقیق و بررسی را نشان داده‌اند که در جایی دیگر هم چنان تأکید می‌کنند که «شرط اساسی دیگر در این گونه موارد، فهم و شناخت درست هر دو جانب موضوع است» (مجتبائی، ۱۳۸۶: ۱۰۶).

گاهی در متون ادبی کهن، به عبارت یا کلمه‌ای بر می‌خوریم که با مراجعه به فرهنگ‌ها امکان دریافت معنی مناسب آن وجود ندارد. هم‌چنین گاهی مصححان متون کهن در خواندن متن و ارائه‌ی صورت مناسبی از یک واژه در می‌مانند. این محققان، گاهی برای حلّ مشکل، به تصحیح قیاسی متوسل می‌شوند؛ لیکن مبنای قیاس آنان چنان استوار نیست که هم خواننده را خرسند کند، هم صورت درستی از متن را پیشنهاد کند. در این موارد، یک منبع مهم وجود دارد که کم‌تر بدان توجه شده است و آن عبارت است از زبان‌ها و گویش‌ها و آداب و رسوم و نام ابزارهای محلی، یا مسائل محلی که ممکن است در متون قدیم، مطرح شده باشد؛ اما به سبب عدم توجه محققان یا دور و بر کنار بودن آنان از مناطق مختلف جغرافیایی کشور، بی‌استفاده مانده است؛ لیکن مجتبائی در برخی موارد که با مراجعه به فرهنگ‌های لغت و شرح و تفسیرهایی که با تأمل در متون کهن نوشته شده، مشکل شعر حافظ حلّ نمی‌شده، به منبعی غنی یعنی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی رجوع کرده‌اند که حافظ، در بستر آن پرورده شده است؛ در توضیح بیت قیاس کردم و آن چشم جاودانه‌ی مست هزار ساحر چون سامریش در گله بود

که اختلاف بر سر واژه‌ی «گله» است که برای آن معانی شکایت، رمه یا زلف نوشته‌اند. این معانی را با توجه به مفهوم کلی بیت، ناسازگار می‌شمارد و به منبعی تازه ارجاع می‌دهد؛ یعنی توجه به گویش‌های ایرانی (همان: ۱۱۵-۱۱۴) گله را به معنی چشم دانسته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جسارت ناشی از دانش

اظهارنظرها درباره‌ی تصحیح یا ضبط‌های درست غزل حافظ که دلالت بر ذوق و دانش مؤلف می‌کند و متعرض ابیات محلّ نزاع گشته است:

قصه/وصله ص ۱۲۱ به بعد.

در مورد بیت

من اگر خارم اگر گل چمن آرائی هست که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم

که اختلاف بر سر ضبط می‌کشدم یا می‌پروردم است، مجتبائی با اطلاعات دقیق که از ریشه‌ی واژه‌ی کشتن به دست می‌دهد، در معنی پروردن و نمونه‌هایی که از متون کهن به شاهد نقل کرده است، ضبط می‌کشدم را بر می‌پروردم، ترجیح می‌نهد و آن را شاهدهی برای ویژگی سبکی حافظ یعنی ایهام شمرده است؛ می‌نویسد «خواجه در این جا با آوردن تعبیر «می‌کشدم» به جای می‌پروردم چنان که اشاره شد، قصد ایهام‌آوری داشته و می‌خواسته است که به جذب و کشش آن سری در مقابل جهد و کوشش این سری، و عنایت ربانی در مقابل تسلیم و رضای انسانی اشاره کند» (همان: ۱۲۶).

آنچه نویسنده درباره‌ی نشانه‌ی اهمیت امیر خسرو دهلوی در نظر حافظ در مبحث حافظ و خسرو نوشته‌اند، استدلال‌های ایشان درباره‌ی استنساخ منظومه‌ی امیر خسرو (شیرین و خسرو، آئینه اسکندری، هشت بهشت) توسط حافظ و بررسی که درباره‌ی استقبال و اقتفا و اقتباس‌های حافظ از امیر خسرو انجام داده‌اند (همان: ۵۸-۲۳) بی‌سابقه است و مرجع سایر محققان گشته است. در مواردی هم که محققان دیگر به بررسی تأثیر شاعری بر حافظ پرداخته‌اند؛ اما حق مطلب را به خوبی ادا نکرده‌اند. چون اغلب اتفاق می‌افتد که وقتی محقق‌ای در زمینه‌ی قلم می‌زند، دیگران، احساس می‌کنند از آن جا که نمی‌شود حرف تازه زد، باید اگر هم نقصی هست، آن را رها کنند تا بوی تکرار از سخنشان نیاید. چنین دغدغه‌ای نزد بیش تر محققان رایج است؛ اما مجتبائی با تواضع خاص خویش، علاقه‌مندان حافظ را بی‌نصیب نگذاشته است؛ مثل آن چه در مورد رکن صائن هروی نوشته‌اند (همان: ۷۱-۵۹).

نظریات تازه

برخی موارد از نوع شرح و تفسیر است؛ بدون آن که مناقشه‌ای بر سر بیت وجود داشته باشد. در این موارد، حاصل خواننده‌های بسیار و متنوع استاد، در عین آن که معنی روشن تر و مشخصی برای ابیات نوشته‌اند، جنبه‌های زیباشناسانه‌ی ابیات را آشکار کرده‌اند؛ مثل آن چه درباره‌ی قصه پروانه و شمع در صفحات ۱۵۱-۱۴۹، صفحات ۱۵۴ و ۱۵۷ نوشته‌اند.

توضیحات مجتبائی درباره‌ی برخی بیت‌های حافظ، با آنچه در شرح‌های حافظ نوشته‌اند، متفاوت است و نظر تازه‌ای است که در نگاه اول برای خوانندگان شعر حافظ که با توضیحات و شرح‌های مرسوم، مأنوس گشته‌اند، ناپذیرفتنی می‌نماید؛ اما با خواندن توضیحات شارح، که علاوه بر نقل شواهد متعدد، توضیحات جدید ایشان، بر اساس ویژگی سبک اصلی شعر حافظ یعنی ایهام است، استواری دیدگاه شارح روشن می‌شود. مانند آنچه درباره‌ی قرائت جدید از این شعر به دست داده‌اند که سحر را به فتح اول و دوم خوانده‌اند (همان: ۱۳۰-۱۲۹):

چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است لیکن این هست که این سقیم افتاده است

یا آن چه درباره‌ی نی سوار به جای نه سوار آورده است (همان: ۱۶۲-۱۶۳).

یا در بیت

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

مجتبائی، سبکباران ساحل‌ها را فرشتگان خوانده‌اند (همان: ۱۹۹-۱۹۸) نظری به‌طور کامل بدیع در عین حال استوار و پذیرفتنی است. وقتی با ساختار غزل بسنجیم که با قصه‌ی آفرینش مرتبط است، به درک درست و حدس قوی وی معترف می‌شویم.

توضیحی که در مورد بیت

یا رب به که بتوان گفت این نکته که در عالم رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجائی

که می‌نویسند: «آن شاهد هرجائی: اینما تولوا فنم وجه الله. رخساره به کس ننمود: لن ترانی» (همان: ۲۱۳). ظاهرش تأویل به نظر می‌رسد؛ اما با توجه به ساختار عرفانی غزل و انسجام ابیات قابل توجه است.

درباره‌ی بیت

ماجرای کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقة از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت

شرح و توضیحات بسیاری منتشر شده، به ویژه مطالب استاد شفیعی کدکنی در تعلیقات اسرار التوحید درباره‌ی ماجرا کردن و خرقة سوختن، مفید و راهگشا است (میهنی، ۱۳۶۷: ۴۷۰-۴۶۶) اما نکته‌ای که مجتبائی درباره‌ی سبب به کار رفتن مردم چشم در بیت مذکور اشاره کرده‌اند به‌طور کامل، تازه و راهگشاست که می‌نویسد: «نکته‌ی دیگری که در بیت حافظ، شایسته‌ی توجه است و به گمان من، بنای مضمون کلام خواجه بر آن قرار دارد، خاصیت آئینه وار بودن مردمک چشم است. نقطه‌ی سیاه مردمک چشم، هم چون آینه‌ای است پاک و روشن که هر چه در برابر او قرار گیرد، به تمامی و با همه‌ی صفات و کیفیاتش در او منعکس و نمودار می‌گردد، چنان که ناظر و منظور و شاهد و مشهود در آن جا به هم می‌رسند و با هم یگانه و متحد می‌شوند. به گفته‌ی عارف هندو، آئینه‌ی چشم آن‌جایی است که در او ناظر و منظور یکی می‌شوند» (مجتبائی، ۱۳۸۶: ۱۷۸).

مطالبی که به نقل از سالخورده‌گان، برای توضیح اشعار آورده‌اند، در عین دلپذیری، در نوع خود منحصر به فرد است؛ مثل آن‌چه درباره‌ی رسمی کهن برای جلوگیری از شیوع بیماری انجام می‌داده‌اند از سوزاندن لباس کاروانیان در ایام شیوع بیماری‌های خاص (همان: ۱۷۲-۱۷۱) که در توضیح شعر زیر آورده است:

حافظ این خرقة‌ی پشمینه بینداز که ما از پی قافله با آتش آه آمده‌ایم

یا ارجاعاتی که به متون هندی و اروپایی و مسائل و آیین‌های هندی نوشته‌اند. توضیحی که درباره‌ی معنی واژه‌ی اعتبار نوشته‌اند به نقل از ابونصر سراج در اللّمع از زبان حارث محاسبی که گفته است «الاعتبار استدلال الشیء علی الشیء» یا به عبارت دیگر، اعتبار یعنی دلالت امری بر امر دیگر. بنا بر این تعریف، معنی بیت حافظ (سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست / معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست) چنین می‌شود که اگر سهو و خطای بنده دلالت بر امر دیگری نکند و مدلول و مرجعی (چون رحمت و غفران الهی) نداشته باشد، پس صفات رحمت و غفران خداوند به چه معنی و در آفرینش او به چه کار خواهد بود...» (همان: ۱۵۲). در

شرح این بیت، کسی متعرض این معنی، در واژه‌ی اعتبار نشده است. به سبب همین عدم توجه به معنی اعتبار است که در چاپ‌ها و نسخه‌های دیوان حافظ، این بیت را به صورت‌های متعدد دگرگون کرده‌اند.

یا توضیحات استاد درباره‌ی معین در بیت

سزای تکیه گهت منظری نمی‌بینم منم ز عالم و این گوشه معین چشم

که پیشینان به معنی مشهور معین یعنی مقرر و تعیین شده، توجه کرده‌اند؛ اما مجتبائی با توجه به عین در معنی روان شدن آب، معین را از مصدر مزید به معنی دارای آب روان با تکیه بر قاموس فیروزآبادی و لسان العرب معنی کرده‌اند و به مثنوی مولوی، استناد کرده‌اند (همان: ۱۵۳). همین توجه دقیق به معنی واژگان موجب شده که از معنای استعاری یا کنایی تعبیر حافظ غفلت نکنند؛ چنان که شاخ نبات را در این بیت حافظ که می‌گوید:

این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند

معتقد است که هم معنی ظاهر شاخ نبات در آن هست، هم کاربرد مجازی، قلم است. در این بیت، شاعر چنان این دو را با هم ترکیب کرده است که «در کنار آن معنی سومی، بر خاطر می‌گذرد، و شاخ نبات هم چون معشوقه‌ای تصور می‌شود که شاعر در راه وصال او رنج‌ها برده و جفاها کشیده است و این که اکنون سخنش را چنین شیرین و دلپذیر کرده‌اند، نتیجه و پاداش تلخی‌های صبری است که در این راه تحمل کرده است (همان: ۱۵۶-۱۵۵).

منابع و مأخذ

- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله بن عبد الرشید الخوافی (۱۳۷۲)، زبده التواریخ. تصحیح کمال حاج سیدجوادی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- رواقی. علی (۱۳۸۴). «نکال شب. نکال شب؟»، نامه‌ی انجمن. ضمیمه‌ی شماره‌ی ۲. سال پنجم. شماره‌ی چهارم. صص ۶۸-۱.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹)، نقد ادبی. جلد اول، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۹)، از کوچه‌ی رندان (درباره‌ی زندگی و اندیشه‌ی حافظ). چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- سمنانی، علاء الدوله (۱۳۶۲)، العروه لاهل الخلوه و الجلوه. تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ اول، تهران: انتشارات مولی.
- مالمیر، تیمور (۱۳۸۸)، «ساختار منسجم غزلیات حافظ شیرازی». دو فصلنامه‌ی فنون ادبی دانشگاه اصفهان، سال اول، شماره‌ی اول، صص ۵۶-۴۱.
- مجتبائی، فتح الله (۱۳۸۶)، شرح شکن زلف حافظ (بر حواشی دیوان حافظ). چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- میرخواند بلخی، محمد بن خاوند شاه (۱۳۷۳)، روضه الصفیاء. تهذیب و تلخیص عباس زریاب خویی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی.
- میهنی، محمد بن منور (۱۳۶۷)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه.
- نعمانی، شبلی (۱۳۶۸)، شعر العجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران. ترجمه‌ی محمد تقی فخر گیلانی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- هروی، حسینعلی (۱۳۶۷)، شرح غزل‌های حافظ. چاپ اول، تهران: نشر نو.